**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020709**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر حقیقت وضع بود، شهید صدر حقیقت عُلقۀ وضعیه را اقتران اکید بین لفظ و معنا می‌دانند و می‌فرمایند این اقتران اکید باعث می‌شود که تصور لفظ، تصور معنا را به دنبال داشته باشد و خب در پاسخ این اشکال مرحوم آقای خویی که وضع یک عمل اختیاری است براساس یک هدفی انجام می‌گیرد معنا ندارد که هدف از وضع اوسع از امور اختیاریه باشد، یعنی هدف از وضع تحقق، دلالت وضعیه‌ای باشد که متوقف بر اختیار نیست، حتی از غیر ذی شعور هم اگر لفظ سر بزند این دلالت تحقق پیدا کند، چون معنای این که ما دلالت وضعیه را یک دلالت تصوریه می‌دانیم معنایش این است که اگر این لفظ از هر کس صادر بشود، حتی از غیر ذی شعور از یک دیوار، از یک ضبط صوت شنیده بشود این معنا به ذهن خطور بکند. این مطلب نمی‌تواند هدف وضع باشد، به دلیل این که هدف وضع امری هست که تحت اختیار واضع باید باشد، یعنی واضع آن چیزی را که وضع من ناخودآگاه بتواند حاصل کند نمی‌تواند هدف وضع باشد، اینجوری. آقای شهید صدر در واقع محصَّل اشکالی که اینجا مطرح می‌کنند این هست که حقیقت وضع یک اقترانی هست که بین این لفظ و معنا حاصل می‌شود، این اقتران که حاصل شد این لفظ از هر کسی صادر بشود این معنا را به دنبال می‌آورد، حالا من این را به یک بیان دیگر، ما در جلسۀ قبل اینجوری توضیح می‌دادیم که هدف شیء با ثمرۀ شیء فرق دارد، ممکن است ثمرۀ شیء اوسع از هدفش باشد، من هدفم چیزی باشد ولی بیش از آن مترتب بشود بر فعل من، و اشاره کردم که این در بعضی بحث‌های مربوط به اهداف احکام و ثمرات احکام این فارغ ممکن است گذاشته بشود. البته در بحث احکام این مشکل وجود دارد که ثمرۀ احکام چون خداوند عارف به این ثمره هست قهرا آن ثمره بعد از این که انسان علم داشته باشد به تحقق این ثمره داخل در هدف ما هم می‌شود. بله بر انسان‌های عادی اهدافشان با ثمرات، اهداف کارهایشان با ثمرات کارهایشان فرق دارد، ولی این تحلیل در مورد خداوند سبحان که آگاه به ثمرات مترتب بر احکام هست نمی‌تواند تحلیل درست باشد، حالا من از یک زاویۀ دید دیگر بحث اینجا را می‌خواهم دنبال کنم. آن این است که ثمرۀ شیء ممکن است هدف نباشد به دلیل این که مطلوب آن عامل نباشد، من عامل گاهی اوقات آن ثمره‌ای که بر فعل من مترتب می‌شود من اصلا برایم مهم نیست، مترتب بشود یا نشود، ثمره‌ای می‌تواند هدف من باشد که محرّک من باشد، محرّکیت فرع محبوبیت آن ثمره است، بنابراین درست است این مطلب که انتقال مخاطب از شنیدن طبیعی لفظ به معنا نتیجۀ وضع است، ولی این نتیجه ثمره، نتیجه هدف واضع نیست، خب نباشد، ولی وضع سبب شده است یک همچین پدیده‌ای تحقق پیدا کند، این که آقای خویی می‌فرمایند که من واضع این که وضعم را گسترش بدهم نسبت به چیزهایی که هدف من تحقق آنها نیست من گسترش ندادم، من یک کاری انجام دادم با یک هدفی، این کار ممکن است نتیجۀ بیشتر از آن هدف را داشته باشد، لازم نیست که هدف من از کار من با نتیجه‌ای که از کار من حاصل می‌شود یکسان باشد. بله آن وقت باید این مطلب را تبیین کرد که آیا در دایرۀ آن هدف فقط وضع است یا اوسع از آن دایره وضع است، حالا این را بعد توضیح خواهم داد. در این که با تحقق وضع ممکن است یک حالتی حاصل بشود که ناخواسته من این حالت را نمی‌خواستم ولی اصلا یک نکته‌ای عرض بکنم گاهی اوقات ثمراتی که بر فعل من مترتب می‌شود مبغوض من است، مانع تحقق من است، ولی از باب اهم و مهم من یک چیز مهم‌تر برایم وجود دارد، این مبغوض جلوی من را می‌گیرد، ولی من به خاطر، من فرض کنید پایم را می‌خواهم قطع کنم، می‌دانم این قطع پا باعث می‌شود یک نعمت پا محروم بشوم ولی به هدف بالاتر می‌رسم، پس بنابراین از دست دادن این نعمت محرک من در قطع پا نیست، بلکه مانع من هست در قطع پا، ولی چون یک هدف بالاتر وجود دارد در مقام کسر و انکسار آن هدف بالاتر آن من را تحریک می‌کند که این فعل را انجام بدهم ولو مبغوض من باهاش حاصل می‌شود، چون محبوب اهم هم حاصل می‌شود. حالا در بحث‌های وضع و اینها این مسئله مبغوض نیست، من نسبت به این که از لفظی که از دیوار شنیده بشود یا لفظی که از مثلا ضبط صوت شنیده بشود این معنا به ذهن مخاطب هم منتقل بشود بی‌تفاوتم، نه محبوبم است نه مغبوضم است، وقتی بی‌تفاوتم قهرا در دایرۀ اهداف من قرار نمی‌گیرد. هدف م ایجاد علقۀ وضعیه‌ای هست که از لفظی که از من سر می‌زند، این درست است، ولی عمدۀ قضیه این هست که آیا واقعا آن علقۀ وضعیه به همین نحوی است که شهید صدر مطرح می‌کنند؟ آیا ما بحث قرن اکید را بپذیریم این اشکال آقای خویی اشکال درستی نیست، ما می‌گوییم اصلا وضع ایجاد ارتباط بین لفظ، تصور لفظ و تصور معناست ولو من این ایجاد ارتباط را برای این به کار بردم که بتوانم تفهیم و تفهّم کنم، ولی خب این ارتباط را که ایجاد کردم در دایرۀ وسیع‌تری این ارتباط اثرگذار هست، باعث می‌شود که این لفظ از غیر من هم سر بزند از دیوار هم سر بزند این نتیجه را به بار بیاورد، مجرد این که نتیجۀ فعل من اوسع هست مانعی ندارد برای این که هدف من مضیق باشد، درست است هدف من مضیق است ولی باید دید که آیا وضع آن علقه در دایرۀ این هدف هست یا بیشتر هست، حالا این را من بعد توضیح می‌دهم. اینجا یک اشکالی من به ذهنم می‌رسید بعد دیدم در لابلای فرمایشات مرحوم آقای هاشمی هم به این اشکال اشاره شده بود، آن اشکال این است که آیا وجوب مجرد ایجاد قرن اکید این که از تصور این لفظ آن معنا تصور بشود این وضع است؟ خب فرض کنید ایشان آقای هاشمی این را مثال می‌زند، یعنی موارد تداعی معانی که بین معانی‌ها ارتباط هست، من وقتی کلمۀ سکونی را تصور می‌کنم نوفلی را هم به ذهنم خطور می‌کند، معنای نوفلی هم به ذهن خطور می‌کند. این معنایش این است که سکونی بر معنای نوفلی وضع شده؟ مجرد قرن اکید بین تصور یک لفظ و تصور معنا این وضع است؟ یا یک چیز دیگری آقای هاشمی مثال می‌زند، می‌گوید که تصور صدای حیوانات، تصور خود آن حیوانات را به دنبال می‌آورد، آیا این معنایش این است که صدای آن حیوانات بر آن حیوانات وضع شده؟ این اقتران اکید، اقتران اکید دارند، هر وقت شما این، حالا فرض کنید، حالا مثال‌های دیگر بزنیم، وقتی ظرف می‌شکند ترق، من از شکستن ظرف به تصور شنیدن صدای شکستن ظرف به شکسته شدن ظرف منتقل می‌شوم، ذهن من به آن منتقل می‌شود، این بحث این است این لفظی که اینجا هست، حالا اگر از سنخ لفظ هم باشد، آیا مجرد این که از این لفظ من یک معنایی به ذهنم خطور کند این کافی هست برای این که وضع شده باشد این لفظ برای آن؟ یک چیز زائد بر این حتما می‌خواهد، این که این لفظ دال بر این معنا باشد، این لفظ علامت بر آن معنا باشد، این لفظ فانی در آن معنا، یک چیزی حالا، اضافه حتما می‌خواهد. یعنی اگر قرن اکید هم ما می‌خواهیم بگوییم باید یک چیزی اضافۀ بر آن هم حتما باید ضمیمه‌اش کنیم، قرن اکیدی که، آن چیز اضافه ممکن است ما به گونه‌ای تحلیل کنیم که نیاز به قرن اکید هم نداشته باشد، بدون نیاز به قرن اکید همان دلالت لفظ بر معنا حاصل بشود. من اینجا بیاییم تحلیل کنیم این وضع‌ها شخصی که خودمان وضع می‌کنیم، ما می‌آییم اسم بچه‌مان را محمود می‌گذاریم، برای چی اسم بچه‌مان را محمود می‌گذاریم؟ اصلا اسم‌گذاری چی است؟ ما گاهی اوقات برای این که به محمود اشاره کنیم خود محمود را دست می‌گیریم بالا، می‌گوییم محمود، عجب چیز خوشکلی است زیبا رو، یعنی خود آن پدیده را با اشارۀ خارجی به آن پدیده او را در ذهن مخاطب قرار می‌دهیم، مطالبی که مربوط به او هست به او مثلا نسبت می‌دهیم. ولی خب همیشه که نمی‌شود ما آن پدیده را با اشارۀ حسیه بهش اشاره کرد، گاهی اوقات ممکن است غائب باشد، و نشود به او اشاره کرد. ما می‌آییم یک لفظی قرار می‌دهیم، یک سببی قرار می‌دهیم که بتوانیم به این سبب اشارۀ به آن معنا کنیم، محمود در واقع وسیلۀ اشارۀ به آن معناست، یعنی جای اشارۀ حسیه این لفظ قرار گرفته، روی این جهت ممکن است شخصی وضع را از مقولۀ اعتبار بگیرد ولی با یک سیاقت جدید نه آن تعبیراتی که آقایان تعبیر می‌کنند جعل اللفظ علی المعنیٰ، نمی‌دانم جعل اللفظ فانیا علی المعنیٰ، جعل اللفظ آلة للمعنیٰ. یک چیزی که شبیه این معنای اخیر هست، جعل اللفظ مشیرا الی المعنیٰ، یعنی ما لفظ را اعتبار کنیم، اعتبار اللفظ مشیرا الی المعنیٰ، یعنی خاصیت اشارۀ خارجی چی است؟ ما آن خاصیت اشارۀ خارجی را می‌خواهیم به لفظ بگوییم، اشارۀ خارجی باعث می‌شود که لفظ با این اشارۀ مشار الیه برسد، ما می‌خواهیم با لفظ این خاصیت رسیدن به مشار الیه را به لفظ اعطا کنیم، این نکته را من اینجا عرض بکنم، مرحوم آقای روحانی اینجا لفظ را از مقولۀ اعتبار می‌داند، مفصل بحث کرده حالا من بحث‌های ایشان را کار ندارم که تعهد درست نیست و اشکالاتی می‌کند و همۀ صور مختلف، آخرش ایشان لفظ را از مقولۀ اعتبار می‌داند. ولی خب یک مطلبی هست آن این است که اعتبار چی است؟ اعتبار این است که ما یک پدیده‌ای را، یک چیز دیگری را جای آن پدیده قرار بدهیم، خب به طور معمول اعتبار بر این هست که آثار و احکامی که منزَّل علیه دارد بر منزَّل بار کنیم، خب اینجا آیا وضع از این سنخ هست که آثار آن معنا را ما می‌خواهیم بر لفظ بار کنیم؟ هر چه اثر بر معنا دارد بر این لفظ می‌خواهیم بار کنیم؟ اینجوری است؟ یعنی مثلا؟ اعتبار المعنیٰ اگر گفتیم یعنی معنا را می‌خواهیم؟ یا اعتبار ارتباط بین لفظ. ایشان وضع را می‌گوید اعتبار ملازمۀ بین لفظ و معنا، اعتبار ارتباط بین لفظ و معنا. خب اعتبار بین لفظ و معنا را انسان اعتبار کند آن اعتبار آیا خواص آن اعتبار را ما می‌خواهیم به این وضع بدهیم، ایشان می‌گوید نه، اعتبار را گاهی اوقات ما برای خواص تنزیل، حالا من به جای اعتبار لفظ تنزیل را به کار می‌برم که روشن‌تر باشد. تنزیل گاهی اوقات به غرض قرار دادن آثار منزّل علیه برای منزّل است یا سلب آثار، حالا اینجا جنبۀ اثباتی‌اش، گاهی اوقات جنبۀ سلبی‌اش هم هست. حالا تنزیل‌های اثباتی برای این هست که آثار منزل علیه را بر منزل بار کنیم. گاهی اوقات نه، نفس تنزیل و نفس اعتبار اثر دارد، وضع اثر نفس اعتبار را که انتقال به معنا در اثر شنیدن لفظ هست ایجاد می‌کند، بنابراین ایشان اینجوری تحلیل می‌کند. ما حالا من عرضم این بود که آیا واقعا ممکن است ما به یک گونۀ دیگری تحلیل کنیم بگوییم که لفظ اعتبار، وضع اعتبار اللفظ اشارة الی المعنیٰ است، اشارۀ خارجی به معنا یک اثر تکوینی دارد، من آن اثر تکوینی را برای لفظ اعتبار می‌کنم، اصلا لازم نیست که ما بگوییم که وضع برای ترتیب آثار نفس اعتبار است، نه آثار آن منزل علیه، ممکن است اینجوری تحلیل بکنیم. یک مشکل عامی تمام مسلک‌های اعتبار دارد من جمله همین مسلکی هم که ما اینجا اشاره کردیم، آن این است که آیا با مجرد اعتبار کردن من اعتبار کنم که این لفظ من مشیر به معنا باشد، آن خاصیت حقیقی آن انتقال از لفظ به معنا حاصل می‌شود؟ ببینید ما می‌خواهیم خاصیت حقیقی انتقال از تصور لفظ به تصور معنا را ایجاد کنیم، حالا شما اعتبار کنید، اعتبار کنید که لفظ مشیر معنا باشد، مگر این اعتبار؟ این اعتبار معنایش این است که شما فرض کردید که انتقال از لفظ به معنا تحقق پیدا کرده است. با فرض این اثر آن اثر که واقعا تحقق پیدا نمی‌کند، شما می‌خواهید واقعا آن اثر تحقق پیدا کند، یعنی اصل مشکله‌ای که ما در بحث این که وضع را از مقولۀ اعتبار بگیریم این است که ما، عرض کردیم که تحلیلی که ما به عنوان یک ایده اینجا مطرح کردیم با این مشکل روبرو هست که اعتبار اللفظ مشیراً الی المعنیٰ یعنی این که همچنان که اشارۀ حقیقی باعث می‌شود که آن معنا در ذهن مخاطب تصورش منتقل بشود با این لفظ همان تصور منتقل بشود، خب اعتبار چه خاصیتی دارد؟ باز تصور را منتقل می‌کند، نه. این است که به نظر می‌رسد که اصلا وضع از مقولۀ اعتبار نیست، بلکه از مقولۀ قرار دادن است، حالا این را من می‌خواهم یک توضیحی بدهم که این با بحث قرن اکید و آنها فرق دارد. من این که می‌گویم لفظ را می‌خواهم لفظ مشیر به معنا باشد، نه این که اعتبار می‌کنم یک پدیده‌ای را که نیست فرض می‌کنم که لفظ من آن پدیده است برای این که اثر آن پدیده بر این لفظ مترتب بشود که شما اشکال کنید که هزار بار هم فرض کنید اثر آن بر این نمی‌آید، آن اثر مال اشارۀ خارجیه است، اشارۀ فرضی و اعتباری، اشارۀ تخیلی که آن اثر را ندارد، نه من گاهی اوقات می‌خواهم کاری کنم که این لفظ من حقیقتا مشیر به معنا باشد، خب من یک همچین قراردادی می‌بندم، یعنی با خودم، می‌گویم من می‌خواهم لفظ من مشیر به معنا باشد، این یک چیزی تا حدودی شبیه مسلک تعهد است، ولی نه تعهد، آخر تعهد یک مشکلاتی داشت، تعهد مشکلش این بود کأنّ شما یک، ما تعهد را نقض‌هایی در موردش مطرح می‌کردیم، می‌گفتیم که تعهد این هست که هر وقت من لفظ را بیاورم معنا را اراده کرده باشم، گفتیم تعهد این شکلی است که هر وقت لفظ را بیاورم این معنا را اراده کرده باشم؟ این لازمه‌اش این هست که ما اشتراک لفظی نداشته باشیم. اگر مراد این هست که هر وقت آن معنا را بخواهم اراده کنم این لفظ را بیاورم لازمه‌اش این است که ترادف را نداشته باشیم. نه، ما به این نحو قضیۀ کلیه نمی‌خواهیم مطرح کنیم که هر وقت این لفظ را گفتم این معنا به ذهن مخاطب خطور داده بشود که شما بگویید من محمودی که بر اسم بچه‌ام می‌گذارم می‌دانم هزار تا محمود در عالم هست هر وقت محمود بگوید افراد ذهنشان به مخاطب، نه من می‌خواهم لفظ من، من می‌خواهم لفظی برای این پدیده قرار بدهم که بتوانم به وسیلۀ این لفظ به آن پدیده اشاره کنم، نه این که هر وقت این لفظ را آوردم حتما هم باید اشاره شده باشد، یا هر وقت هم خواستم به آن معنا اشاره کنم با این لفظ باشد، ممکن است برای این بچه‌ام چند تا اسم هم گذاشته باشم، حتی همان موقعی هم که دارم وضع می‌کنم چند تا اسم برایش بگذارم، ممکن است با این اسم بهش اشاره کنم، ممکن است با آن اسم اشاره کنم، ممکن است با این اسم اشاره کنم، خصوصا در محیط‌های مذهبی که مرسوم هست که اسم و لقب و کنیه و امثال اینها می‌گذارند، حالا در بعضی فضاها می‌گفتش که در خانه فلان چیز صدام می‌زنند این هم هم هست که گاهی اوقات یک لفظی برای شخص می‌گذارند خارج خانه یک لفظی دارد در خانه یک چیز دیگر صدایش می‌زنند و امثال اینها. بحث سر این است که من می‌خواهم کاری کنم که این لفظ من بتواند وسیلۀ دلالت بر معنا باشد، وسیلۀ اشارۀ به معنا باشد، همین قرارداد را اگر شخصی توجه داشته باشد آن وقت می‌آید می‌بیند که فلان آقا، ببینید من فرض کنید در یک خانه، در یک، می‌آیم اسم بچه‌ام را محمود می‌گذارم. در یک جلسه‌ای نشستیم، یک نفری که در این جلسه است می‌گوید محمود را بده من ببینم، خب این کلمۀ محمود را که آن آقا به کار برد چرا قبل از این که من بگویم من این لفظ را برای این معنا گذاشتم کلمۀ محمود را به کار نبرده بود؟ چرا الآن به کار برده؟ من مخاطب می‌فهمم که این کاربردی که آن شخص کرده معلول وضع من بوده، چون وضع کرده بودم این لفظ را به کار برده. چون معلول وضع بوده از معلول به علت پی می‌برند. یعنی بحث سر قرن اکید و اینها نیست، من استعمالی را که افراد می‌کنند می‌گویم این استعمال در واقع پاسخ به آن هدفی هست که واضع داشته، هدف واضع این بوده که بشود برای اشارۀ به این معنا از این لفظ استفاده کرد، خب حالا وقتی من لفظ را به کار می‌برم برای چی این لفظ را به کار بردم؟ برای این که آن هدفی که واضع داشته آن هدف را تأمین کنم، یکی از مصادیق هدف واضع است، همین مقدار کافی هست برای این که من از لفظ به معنا پی ببرم، دیگر نیازی به قرن اکید ندارد، یعنی در همان جلسۀ اوّل به محضی که واضع لفظ را وضع کرد من می‌گویم چون شما گفتید من این لفظ را برای این معنا قرار دادم، نامگذاری کردم، من لفظ را می‌آیم استعمال می‌کنم، به چه خاطر؟ چرا دیگران از این استعمال من معنای موضع له را می‌فهمند؟ از این جهت که می‌فهمند که این استعمال من معلول وضع بوده است، بنابراین از این استعمال می‌فهمند که این معلول وضع بوده پس بنابراین برای تأمین هدف واضع این استعمال را کرده. تأمین هدف واضع به این هست که سبب می‌شود که آن معنا به ذهن مخاطب خطور کند. حالا وقت الآن گذشته این را جلسۀ بعد بیشتر توضیح می‌دهم.

یک تعبیری حالا اینجا یک تعبیری مرحوم آقای حائری در حقیقت وضع دارد، این را خدمت دوستان می‌خوانم، ملاحظه بفرمایید ایشان چی می‌خواهند بگویند، ایشان می‌گوید انهم اختلفوا فی کونه، لا بحث بالاشاره الی ما هو حقیقة الوضع فنقول قوله تعالی انه اختلفوا هو الامر الاعتباری کالملکیة و الزوجیة حتی یوجد بالجعل و الانشاء او کونه التعهد علی الاستعمال و القاء اللفظ الخاص عند ارادة معنی المخصوص و التحقیق انه لیس الا صدق قضیة تعلیقیة و هی جعل اللفظ بدلا عن المعنیٰ فی مقام الالقاء دائما او فی مدة مدیدة فاذا عُلم بتلک القضیة التعلیقیة علم بالوضع و ینسبق المعنیٰ عند القائه ممن کان التألیف صادقا بالنسبة الیه.

این بحثی که ایشان در این حاشیه دارد این را ملاحظه بفرمایید ایشان چی می‌خواهند بگویند، ایشان در واقع قضیۀ تعلیقیه‌ای که جعل اللفظ بدلا عن المعنیٰ، این را دقت کنید من در مورد این یک توضیحاتی می‌خواهم بدهم. من تصورم این هست که قدما که وضع را جعل اللفظ بازاء المعنیٰ معنا می‌کنند، قرار دادن لفظ برای معنا مرادشان از این قرارداد اعتبار نیست که آن اشکالاتی که مرحوم آقای حاج شیخ مطرح کردند و در پی آن بحث تعهد را دنبال کردند، کلمۀ قرار دادن یک معنای غیر از معنای اعتبار دارد. حالا این را جلسۀ بعد من درباره‌اش توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان